

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

به دنبال بحث گذشته درباره کیفیت انتزاع جنس از ماده و اشکال مطرح شده بود. در این زمینه که چرا جنس باید از ماده اخذ بشود نه از فصل و صورت، در حالتی که خود صورت هم دارای جوهر است و جوهری که خودش عبارت است از امتداد جوهری که آن امتداد در ابعاد ثلاثه برای او فصلیت را پیش می‌آورد.

صورت فصلیت عبارت است از امتداد در این جهات ثلاثه. این قضیه این نتیجه را می‌دهد که طبق آن چه که در جواهر خمسه عالی ذکر شده در ذاتیات، در ذاتی باب ایساغوجی خود جوهر این، جنس می‌شود برای آن ماده و همین طور جنس می‌شود برای صورت در هر دوی اینها جوهر، منتهی در ماده یکی جوهری است که صورتش عبارت است از همان استعداد و قابلیت محضه و در صورت، جوهری است که امتداد فعلی یعنی امتداد خارجی در جهات ثلاثه آن صورت برای جوهر است پس هم ماده جوهر دارد و هم صورت هر دو جوهر دارند.

وقتی که هر دو جوهر دارند و آن جوهر آنها ما به الاشتراک بین همه انواع خودش هست پس چرا شما جنس را از ماده می‌گیرید؟ بگویید که جنس از فصل هم قابل انتزاع است این اشکالی بود که در این جا وارد می‌شد بر ایشان و اشکال هم اشکال صحیحی است زیرا همین طور که شما می‌آید در صورت یک مابه الاشتراک و ما به الامتیاز تصور می‌کنید باز در آن جا این مسئله عموم مطرح می‌شود و شما از جنس چیزی جز عموم نمی‌خواهید جنس عبارت یکی حقیقی که عام و شمول باشد نسبت به انواع مختلفه. پس بفرمایید خود صورت

این عبارت است از یک حقیقت کلیه عامه نسبت به همه آن مصادیق خارجی که در تحت زیر مجموعه این صورت هستند. فرض کنید که این کتاب، دفتر، دستمال کاغذی هر چه را از این نوع شما می‌توانید ببینید پنبه یا فرض کنید که چیزهای دیگر مثل کتان لباس قماش کاملاً چیزهایی که به اصطلاح محصول واحدی دارند در تحت انواع مختلف می‌توانید همین صورت را برای آنها بیاورید منتهی با عوارض مختلفه. اینها در این جا دارای اصناف متفاوته شدند پس در اینجا یک کلی داریم که اسمش عبارت است از همان جنس که همه انواع آن چه در تحت این ماده خاص هست را شامل بشود چرا شما آمدید که جنس را از ماده انتزاع کردید خوب جنس را از صورت انتزاع بکنید! صورت هم یکی جنس کلی دارد یک مصداق خارجی دارد و این مصداق همان تشخیص است و این کتاب با اینکه از نظر صفحه و قرطاس با کتاب دیگر فرق نمی‌کند بالاخره دو تا است و تفاوت دارد و همین تفاوت کفی به مصداقا و تشخصاً گرچه هر دو در تحت یک نوع واحد هستند.

مرحوم آخوند جوابی که می‌دهند بر طبق همان ذاتی باب ایساغوجی است و جواب صحیحی هم می‌باشد. در آن فضا پاسخ ایشان این است که مقصود و منظور از جنس در این جا چیست؟ اگر منظور از جنس یک معنای عام و شاملی است که انواع مختلفی را در تحت چتر خودش قرار بدهد و آن جنس یک واقعیتی باشد که صورتهای مختلفی بر او بار می‌شود طبعاً این جنس باید از ماده اخذ بشود یعنی اولویت با ماده است نه با صورت زیرا ما می‌گوییم این جوهر جوهری است که دارای استعداد است فرقی را که در ماده اخذ می‌کنید، فرقی با جوهری که این قابلیت امتداد فعلی دارد بلکه فعلیت امتداد در ابعاد ثلاثه، الان بر او حاکم است فرقی این است که در این جوهری که فصلش

عبارت است از قابلیت و استعداد، این چیزی را از ابهام خارج نمی‌کند یعنی مشخص نمی‌کند که واقعیت و حقیقت این چیست همین طور مسئله در ابهام باقی می‌ماند فرض کنید استعداد و قابلیت بشود فعلیت برای شیء، باز آن را مشخص نمی‌کند باز آن را معین و در خارج نمودار نمی‌کند بلکه به همان ابهام خودش باقی است منتهی همین قدر مطلبی را می‌رساند که یک چیزی هست و آن چیزی که هست قابلیت برای تنوع به انواع مختلفه را دارد ولی آن چیزی که هست آن چه؟! است قابل اشاره نیست در مورد جنسی و جوهری که ما آن جوهر را منتسب به چیز می‌دانیم فصلش را قابلیت محضه می‌دانیم زیرا از آن جایی که خود جنس فناء در فصل خود دارد وقتی که شما می‌گویید این جوهری است که قابلیت و استعداد برای امتداد را دارد هنوز قابلیت برای امتداد را ندارد پس بنابراین تمام این هویت خارجی که شما می‌توانید در این ماده تصور کنید عبارت است از استعداد بودن و استعداد بودن و مشخصی نیست چیز مبهم است فرض کنید که می‌گویند فلانی استعداد دارد استعداد چی دارد؟ استعداد عالم شدن یا نویسنده شدن یا پهلوان شدن دارد یا می‌گوید که آقا فلانی فرد مستعدی است خوب مستعد چه چیزی؟ بگوییم مستعد است با این که بگوییم که این درخت استعداد دارد چه فرق می‌کند چه تفاوتی دارد استعداد استعداد است. باید متعلق استعداد مشخص بشود که این آماده بودن برای چیست این ماده که الان این استعداد دارد و آماده برای صورت شدن دارد اسم این را ما می‌گذاریم ماده، وقتی که اسم این را ماده گذاشتیم از آن جایی که جوهر فانی در آن فصلش هست و نمود او چه در صورت و چه در ماده هر دوی اینها به فصل است پس بنابراین آن چه که در مقابل ما قرار می‌گیرد در ماده و صورت آن، همان استعدادیت محضه است و آن استعدادیت محضه است که فعلیت این شیء را

ایجاب می‌کند یعنی استعداد برای او فعلیت دارد و تمام وجودش را استعداد گرفته و هیچ چیزی غیر از استعداد ندارد و شما هیچ چیزی را نمی‌توانید متعلق این استعداد به عنوان استعداد استقبالی قرار بدهید. می‌توانید بگویید که این نطفه تبدیل به انسان خواهد شد اما اینکه در این استعداد آیا چیز دیگری نهفته است، نخیر هنوز خیلی مانده است که این تبدیل به انسان بشود نه ماه بعد هشت ماه بعد هفت ماه بعد تبدیل بشود. الان آن چه را که این واجد است فقط یک قابلیت است. بعد می‌گوییم الان این چیست که نگاه می‌کنید می‌گویید مضغه است و دیگر استعداد نیست آن دیگر خود فعلیت و صورت است پس بنابراین آن جوهری را که ما جنس برای استعداد می‌دانیم در واقع الجوهر هو الاستعداد از باب همان کیفیت اخذ مشتق که ذات را در مشتق اخذ نمی‌کنند که مثلاً در ضارب که ذات ثبت له الضرب باشد یا مضروب ذات وقع علیه الضرب باشد یا فرض بکنید که در مضارب که ذات صدر منه الضرب باشد و امثال ذلک که در مشتق آن ذات را در نظر نمی‌گیرند مشتق عبارت است از همان حیثیت فعلیه اتصافیه که در انسان است البته در ضارب وقتی که بخواهید ضارب را به انسان حمل کنید می‌گویید ذات انسان که وقع منه الضرب.

همان ضارب اگر قرار است یک چوبی با دستگاه بیاید به کله یکی بخورد بدون اینکه انسان در آن دخالت داشته باشد شما اسم ضارب را روی آن چوب می‌برید انسان در این زدن دخالتی نداشته ولی آن چوب، همان ضارب می‌شود. زننده آن زننده‌ای است که از جنس چوب خواهد بود همین زننده اگر یک حیوانی باشد شما ضارب را روی حیوان می‌برید. پس بنابراین این ذات که ثبت له الضرب این بخاطر تقریب است یعنی در اذهان و در عوام این ذات که معنای جنسی است آن معنا را ما ملاحظه می‌کنیم بعد حمل این صفت را بر او می‌کنیم.

اول یک ذات حالا چه انسان چه جامد چه حیوان چه ملک چه فلک هر چه می‌خواهد باشد این ذات را به عنوان یک شی در نظر می‌گیریم بعد بر او حمل می‌کنیم.

ولی در دقتی که می‌کنیم همان طوری که خود مرحوم شیخ در شفا فرمودند این ضارب یعنی زنده، یعنی حقیقت فعلیه خارجیّه اتصافیه به وصف کذا، در این حقیقت خارجیّه، انسان یا حیوان یا جماد نخواهی که در او فقط همان خصوصیت اتصافیه هست و در مضروب، کتک خورده هست نه انسان کتک خورده نه جماد کتک خورده نه حیوان کتک خورده. می‌گوییم آقا این مضروب است این مضروب باید به معنای یک ذاتی باشد چون مضروب روی هوا نداریم فرض کنید که روی هوا به او بگویند مضروب! بالاخره مضروب در خارج، هر زنده‌ای کتک خورده هم می‌خواهد حالا این منصوب آدم باشد زن باشد مرد باشد پیر باشد جوان باشد حیوان باشد باید یک چیزی باشد تا آن جنبه مضروبیت صدق بکند البته این مطالب، مطالبی که نیست که واضح لغت به این دقتها رسیده باشد. واضح فقط می‌آید نگاه می‌کند آن مفهوم عرفی را موضوع له قرار می‌دهد برای وضع خودش و آن لغت را برای او وضع می‌کند و لکن در دقت فلسفی وقتی که انسان نگاه کند می‌بیند که در ضارب و مضروب یک ذات خاصی نیست و یک ذات خاصی مورد نظر نیست! اگر هم ذاتی بخواهد باشد آن ذات فانی در آن حقیقت اشتقاقیه است یعنی آن ذات در واقع داخل و فانی است خواهی نخواهی ذات در نظرتان می‌آید نه اینکه خود ضارب یعنی ذات ثبت له الضرب یک ذات به عنوان اسم باشد و ذات خودش یک مبتدا خبر باشد برای خودش یک جمله باشد که حکایت از همان صفت اشتقاقی بکند ذهن این ذات "تَبَّتْ لَهُ الضرب را کَأَنَّ" یک مسئله مفروقی می‌داند، یک مسئله قابل پذیرفته

شده‌ای میداند خواهی نخواهی حتی بچه هم اگر شما به او بگویید کتک خورده می‌گوید آی طفلی، کی، آی طفلی کی، این بچه می‌فهمد که بالاخره کتک خورده باید یک چیز باشد حتی اگر مثلا فرض بکنید که بچه‌ای سرش بخورد به این آهنی و شوفاژی که در اینجا هست شما می‌آیید می‌گویید چه کسی تو را زد؟ می‌گوید این زد من را ببینید، این زد من را. یعنی آن جنبه ضاربت مورد نظر است چون در این جا مصدوم شده آن صفت ضاربت را ابراز می‌کند خودش در حالی که کله‌اش را زده به این، ولی اینکه خودش به او خورده نمی‌بیند چون در خودش الم می‌بیند آن الم را بر جنبه فاعلی خودش ترجیح میدهد بخواهی نخواهی می‌آید جنبه المیت را که حالا به این ظلم شده و مضروب شده بیان می‌کند در حالی که خودش سرش را به آن شیء زد! اگر ما بگوییم آن شیء به سر من خورد پرونده درست می‌شود و کاء به بالا کشیده می‌شود لذا هر وقت این طور شد بگویید آقا سر من خورد اینجوری که در مقام پاسخگویی راحت تر باشیم این طوری بفرمایید برایتان مشکل پیش نیاید بعد این بچه که در اینجا می‌گوید که این من را زده شما هم می‌آیید با دستتان چکار می‌کنید چند ضربه می‌زنید به این شیء چند تا همین که می‌زنید بچه خوشش می‌آید! می‌گوید هان این آقا جان من آمد این را زد! در حالتی که کسی دیگر باشد حالا بزرگتر باشد می‌خندد ولی این شیء که مضروب برایش مطرح نیست که آن مضروب انسان است یا حیوان است یا جماد است فقط می‌خواهد یک کتکی در این وسط باشد فقط همین حالا هر چه می‌خواهد باشد به کله خورد خورد به شیشه ماشین خورد خورد به شیشه خانه خورد خورد بالاخره این دست که بالا می‌رود یک فایده‌ای باید بر آن مترتب باشد همین طور دست خالی نباید بله این طوری نباشد خوب بچه در اینجا خوب می‌فهمد این مسئله را و آن چه که برای او مهم است

آن جنبهٔ مظلومیتی است که به واسطهٔ این شی برای او پیش آمده با این که خودش در این جا فاعل بوده و ضارب بوده ولی می‌اندازد گردن این آهن بیچاره و مضروب را که آهن به اصطلاح بدبخت هست تبدیل به ضارب می‌کند و خودش را که ضارب است تبدیل به مضروب می‌کند کاری دیگر ندارد که این ذات ثبت له الضرب، فقط برای او در این جا آن حیثیت اشتقاقی مهم است و این نکتهٔ خوبی است می‌تواند مقرب باشد در این مطلب که آن چه انسان از معنای ضارب و معنای مضروب و همین طور سایر اشتقاقیات می‌فهمد کیفیت آن مورد نظر است در صورت خاص نه نسبت به ذات خاص. کیفیت حدث در صورت خاص علت و غرض برای اشتقاق است.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که وقتی شما می‌گویید ضاربٌ ما ذاتٌ ثبت له الضرب نداریم که در اینجا یک ذاتی باشد جنس باشد و بعد در اینجا آن فصل بیاید و این وقع منه الضرب وقع علیه الضرب صدر منه الضرب وسیله للضرب مکان للضرب تمام این اشتقاقاتی که شما از ضرب از مصدر و اینها می‌گیرید حتی مصدر هم خودش یکی از اشتقاقیات است و الان مصدر معنای لاشترطی ندارد مصدر معنای به شرط شیء دارد آن معنای لا به شرطی که فقط صرف الحدث است آن معنا، مصدر نیست بلکه آن حقیقتی است در اشیاء و اوزان مختلف که زمان در آن دخالت داشته باشد اگر افعال زمان در او دخالت نداشته باشد مانند اسامی صفت مشبیه و صیغه مبالغه و اسم فاعل و اسم مفعول و امثال ذلک تمام اینها ظهور و بروز آن حدث است به اشکال مختلفه، حالا یک شکلش در کیفیت مفعولی ظاهر می‌شود یک شکلش در کیفیت فاعلی، آن حیثیت فاعلی اسمش را بر وزن فاعل می‌گذارد آن حیثیت را بر وزن مفعول می‌گذارد آن حیثیت که وسیله و آلت را بر وزن مفعول و مفعول می‌گذارد و امثال ذلک یا مثلاً

زمان و مکان را مفعول می‌گذارد مفعول مثل مشرق یا مثلاً فرض کنید که مکان مثل مضرَب که مضراب آن وسیله باشد و همین طور سایر آن اوزان اشتقاقیه‌ای که برای این پیدا می‌شود از این مسئله این مطلب بدست می‌آید که نه در آن جوهری که آن جوهر اختصاص به آن استعداد دارد بلکه خود آن ذات در اینجا مطرح است چون آن فانی در همان استعداد و قابلیت است نه آن جوهری که جنس است برای آن صورت که امتداد فعلی در ابعاد الثلاثه را واجد است او در آنجا برای خودش یک ذات مستغنی است که بر او عارض شده و خود او هم فانی است پس بنابراین آن جوهری که ما می‌گوییم که جوهرٌ له الامتداد فی الابعاد ثلاثه بالفعل آن جوهر فنا پیدا می‌کند در امتداد فعلی. الممتد این ممتد اشتقاقی در این جا برای ما می‌شود همان صورت از ممتد فعلی، یعنی ممتد اشتقاقی فعلی می‌شود صورت. صورت هم جنبه فعلی دارد و وقتی جنبه فعلی داشت جنبه تشخیص خارجی دارد دیگر آن جوهری که فصلش عبارت است از استعداد و قابلیت که همان استعداد و قابلیت محضه باشد از باب فناء جنس در فصل در همان ابهام خودش که ابهام فعلی است باقی می‌ماند. یعنی وقتی که گفتیم جوهر مستعدٌ و قابلٌ بالامکان الذاتی یا بالامکان الاستعدادی برای تبدل به نوع دیگر الان این جوهر چون فنا دارد در فصل خودش و ما جز فصل چیزی نمی‌بینیم پس نتیجه‌اش این می‌شود الاستعداد و القابلیت و الاستعداد و القابلیت این معنا معنای اشتراک است در ماده و در صورت یا آن الممتد فعلیاً کدام یک از این دو حیثیت فعلی و حیثیت ابهامی دارد؟ خوب الممتد حیثیت فعلی دارد چون الان داریم می‌گوییم جلوی ما است و همینی که جلوی ما است و به آن اشاره می‌کنیم الممتد فعلی له ابعاد ثلاثه له امتداد فی الابعاد ثلاثه پس این که گفتیم طبعاً جنس را باید از معنای اشتراک اخذ بکنیم نه از آن معنای فعلی، چون در

جنس اشتراک و ابهام اصلاً خوابیده به عکس صورت که عبارت است از بروز و ظهور، پس وقتی می‌خواهیم جنس را از ماده یا صورت انتزاع بکنیم کدام یک از این دو اولویت و حق تقدم دارد وقتی فرض کنید که دو تا مغازه دم منزل شما هست یکی سر کوچه است یکی هم آخر خیابان کدام یک از این دو مغازه اولویت دارد که از او خرید کنید وقتی که دو نفر هستند فرض کنید که اینها یک احتیاجی به کمک دارند یکی مثلاً جزو خانواده است یکی غریبه است و شما فقط به یکی می‌توانید کمک کنید کدام یک از این دو اولویت دارند؟ مسائل اولویت مثل وقتی است که دو نفر افتادند در آب و دارند غرق می‌شوند شما فقط یکی را می‌توانی نجات بدهی یکی پدر شما است یکی هم یک نفر غریبه است شما می‌روید سراغ غریبه یا اول می‌روی پدرت را نجات بدهی اول پدرت را نجات می‌دهی و واقعه هم همین است هم عرف هم شرع هم عقل تأیید می‌کند گرچه هر دو انسانند گرچه هر دو واجب الانقاد هستند تمام اینها به جای خود محفوظ ولی انسان بالاخره جهات فضیلت و رتبه و این مسائل را همه بایستی در نظر بگیرد در همه مسائل عرفی هم این جهات را در نظر می‌گیرد برای تقدیم و برای تفضیل.

این ماده و صورت که هر دوی اینها قابلیت دارند برای این که شما جنس را از آنها بگیرید کدام یک از این دو در اولویت قرار دارد؟ چون هم جنس جوهر له استعداد محضه است و له قابلیت محضه است هم صورت جوهر در جوهر هر دو شریک هستند هم ماده جوهر است هم صورت جوهر است الا اینکه ماده جوهری است که فقط محوضت در استعداد دارد ولی صورت جوهری است که محوضت در غیریت دارد وقتی که بین ماده و صورت می‌خواهید یک جنس که یک معنای عام و مبهم است بگیرید آیا از معنا و مصداق فعلی جنس را انتزاع

می‌کنید یا از مصداق مبهم؟ خوب مشخص است باید از معنا و مصداق فعلی و انتزاع کرد و این جواب مرحوم آخوند بود و الحق هم جواب کافی است و این اشکال در این صورت خوب برطرف خواهد شد.

در اینجا مرحوم آخوند یک مطلب دیگری می‌خواهند بفرمایند که قبل از اینکه آن مطلب مرحوم آخوند بنده بگویم یک مسئله را به طور کلی مطرح می‌کنم تا اینکه فرق بین آن چه که ما تقریر می‌کنیم و آن چه که ایشان می‌فرمایند در اینجا و تفاوتش از نقطه نظر رتبه و عمق مشخص بشود تا بحث راجع به این که ماده به عنوان یک حقیقتی است مثلاً کاغذ را که جلسات قبل اشاره کردیم و عرض کردم که شما به این کاغذ نگاه می‌کنید الان او را حقیقت فعلیه دارای صورت خاص می‌بینید فرض کنید که روی هم رفته دو سه گرم وزنش است و رنگش سفید است قابلیت برای کتابت دارد و امثال ذلک. خوب اینها صورت فعلی است که الان داریم مشاهده می‌کنیم اگر کمی به عقب برگردیم می‌بینیم شاید چند سال پیش این کاغذ در کارخانه درست شده و در آن جا این ماده‌اش تبدیل به این صورت شده و بعد آمده در اینجا و برش خورده و تا به اینجا رسیده یک چند سالی طول کشیده این را ما برمی‌گردانیم به سابق همین طوری به جلو ببریم ببریم حد یقفی ندارد یعنی در اثر مرور زمان این شیء همین طور بوده و بر مبنا و مشی عرف و اهل منطق و فلسفه مشاء بحث را این گونه مطرح می‌کنیم همین طور ببریم به عقب ده سال قبل بیست سال قبل می‌بینیم این ماده وجود داشته شکلش تغییر پیدا کرده الان سفید می‌بینیم ولی قبلاً سفید نبوده به الوان دیگر بوده می‌رویم در جنگل می‌بینیم این اصلاً درخت بوده اصلاً جزوی از درخت بوده فرض کنید که درختهایی که برای کاغذ می‌گیرند و آنها را استفاده می‌کنند آنها بوده بعد تازه آن را درخت را می‌بریم جلوتر می‌بینیم اینها درختهایی

هستند سالها از آنها می‌گذرد صد سال سیصد سال می‌گذرد بعضی از اینها را نمی‌دانم راست است یک جایی رفتیم یک درخت را نوشته بود ۳۷۰۰ سال حالا نمی‌دانم نویسنده چه کسی بوده آیا مال کدام شهر و منطقه بوده نوشته بود البته مال ایران نبوده نوشته بود ۳۷۰۰ سال طول عمر این درخت است اصلا درخت چند تکه شده بود یعنی انگار از پایه این تکه تکه شده بود و یک جوری بود حالا دورش هم خط کشیده بود و دیوار و سیم خاردار و کسی دست نزند ممکن است که این درختی که ۳۷۰۰ سال عمر کرده با دست بنده بیافتد! نمی‌دانم در لبنان بود آنجا خلاصه دیدیم نوشته بود ۳۷۰۰ نمی‌دانم ۲۵۰۰ سال از این چیزها نوشته بود یا در همین ایران فرض کنید که درختهایی هستند همین طور می‌آیند می‌برند و تبدیل می‌کنند به این کاغذ بالاخره یک زمانی از این گذشته می‌شود و این مشاهده ماست و چیزی نیست که بخواهیم انکار کنیم بلکه یک واقعیت است که با چشممان می‌بینیم و حس می‌کنیم و همین واقعیت را استصحاب قهقرا می‌کنیم یعنی یک واقعیت فعلی را ما می‌گیریم و بر حسب آن یقین فعلی که داریم آن یقین را امتداد می‌دهیم یکی از موارد استصحاب قهقرا این است اگر در اصول خواندید استصحاب قهقرا باطل است نه همه‌اش هم باطل نیست بعضیهایش هم درست است. استصحاب قهقرا این است که اعتماد خود را که به واسطه قرائن و شواهد بر تشخیص موضوعی به دست آورده است آن اعتماد را سرایت بدهد بر بقاء آن موضوع در زمان گذشته در صورتی که قرائن و شواهد مخالف بر این وجود نداشته باشد و موجب تبدل آن موضوع نشده باشد استصحاب قهقرا در این صورت خواهد بود پس وقتی که شما این را به عقب بر می‌گردانید به هر میزان که خواستید برگردانید با توجه به همان باور فعلی نسبت به وجود خارجی و هویت خارجی این باور را به آنات قبل منتقل می‌کنید به سال

قبل منتقل می‌کنید تا به جایی که عالم به وجود آمده دیگر حالا هر چند سالی چند میلیارد سال در تمام این میلیاردها سال که از پیدایش و تکون عالم گذشته است شما ماده‌ای را می‌بیند که دائما در حال تغییر است و تغییرش به واسطه صورت و به واسطه صورت فانی در آن صورت است یعنی آن اصلا ظهور خارجی ندارد آن ظهورش به واسطه همان حد ظهوری است که شما دارید می‌بینید فردا آن عوض می‌شود صورت دیگری پیدا می‌کند منظورم از صورت عرضی نیست که عارض بشود منظور همان هویت نوعیه‌او است که پیدا می‌شود این چیزی است که ما مشاهده می‌کنیم خوب بر این اساس این مسائلی که مرحوم آخوند گفتند پیش می‌آید اما وقتی که ما از دیدگاه فلسفه اشراق و مذاق اهل شهود به این قضیه توجه می‌کنیم می‌بینیم اصلا قضیه به الان و بعد و فردا و دو سال پیش و صد سال و یک میلیارد سال پیش بر نمی‌گردد! این الان مستند است به یک حقیقت و واقعیت ماورای خودش ما در فلسفه مشاء آن حقیقت ماورایی را در پرده‌های پشت و در آن پستو نگاه می‌داریم در آن صندوق خانه نگه می‌داریم اما در فلسفه اشراق و در عرفان نظری آن واقعیتی را که در فلسفه مشاء در پشت نگاه می‌دارند آن را به منصفه ظهور می‌آورند و نگاهی به قهقرا و آینده و اینها ندارند!! وضعیت برای آنها وضعیت فعلیه است یعنی وقتی که نگاه به یک شیء می‌کنند ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله و بعده و معه، این ما رأیت شیئا حکایت از یک حیثیت تسبیبی و تعلیلی می‌کند که در مافوق، یک علتی قرار دارد. آن علت است که این را برای ما مجسم کرده است حالا قبلا این علت بوده یا نبوده به او کاری نداریم امام رضا علیه السلام پرده‌ای را که تبدیل به شیر کردند حیثیت سابقه نداشت مسبوق به سابقه نبود که یک ماده‌ای بود در جنگلها دستش را از توی جنگل آورده بعد جلوی چشم تبدیل به شیر شده باشد (ما به

آن حالا یک سیصد کیلو نمی‌دانم آن شیری که بیاید آدم را بخورد نمی‌شود بره باشد باید یک حتماً یک چیزی باشد که بخورند به همدیگر تناسب) اگر خود شخص ۱۳۰ یا ۱۴۰ کیلو وزنش بوده خود این شیر حتماً باید ۶۰۰ کیلو باشد تا شکم در این جا بگیرد علی کل حال از امام رضا علیه السلام همه چیز برمی‌آید ۳۰۰ کیلو برای شما درست می‌کند خلاصه اگر شما هم وزنتان کم و نحیف هستید می‌خواهید مشمول لطف حضرت این جوری بشوید یک ۲۰۰ کیلویی هم کافیتان است اگر نه یک خوره وزن زیاد است حضرت ۴۰۰ کیلویی برای شما می‌فرستد همه جور دارد برایش مسئله مهمی نیست آیا از جایی ماده‌ای برداشته خاکی برداشته و قضیه مثل قضیه حضرت عیسی بوده یا نه، کاری حضرت نکرده حضرت من غیر مسبوق به سابقه فقط ایجاد علیت می‌کند! یعنی نفس ایجاد صورت برزخیه و صورت مثالیه نفس ایجاد صورت مثالیه، تگون خارجی یک شیر ۳۰۰ کیلویی است! نفس آن مسئله، خب جناب شیر کجا تشریف داشتند قبل از این یا آنی که موسی بن جعفر علیه السلام اعجاز کردند کجا بوده یا ناقه صالح کجا بوده و امثال ذلک در تمام این موارد به همت و لی این امر در خارج تحقق پیدا می‌کند! چه قضیه بوده یا آن سببی که جبرئیل آورد و داد به پیغمبر که قبل از هنگام ازدواج با حضرت خدیجه و داستان حضرت زهرا و این سبب از کجای زمین بوده؟ بالاخره سبب ماده بوده یا مثلاً در آن مواعدی که برای حضرت مریم می‌آمده قَالَ يَمْرِمُ أَنِّي لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۱۷﴾^۱ مریم می‌گفت من یشاء بغیر حساب انا لک هذا از کجا آمده نگفت که از تو باغ فلانی اجنه برای من آوردند از درخت کردند یا ملائکه

۱- سوره آل عمران ۳ ذیل آیه ۳۷

رفتند از جزیره خضراء موهومی فرض کنید که برای ما میوه آورند! قضیه خضرا هم اتفاقا عالی است این را برداشتند برای ما آوردند! نه هو من عندالله، صاف می گوید خدا بدون اینکه بخواهد مسبوق به سابقه برای این درست بکند بخواهد که ماده برای این درست بکند که بله این قبلا بوده شما نمی بینید یکدفعه برمی گرداند به حیثیت علی هو من عندالله این که تو الان داری می بینی من عندالله آن سبب من عندالله این اسد من عندالله است آن ناقه صالح من عندالله است تمام اینها من عندالله است خوب این من عندالله تمام شد. خوب بگوییم من عندالله و راحت شویم، یا نه باید بگوییم این که من عندالله است قبول داریم هو من عندالله ولی این چگونه من عنداللهی است چه قضیه ای در اینجا تحقق پیدا کرده که این من عندالله در اینجا درست شده است؟ آیا همان قضیه نبوده است که این عالم را به وجود آورده آیا ما نیاز داریم که حتما به عقب برگردیم و یک فید بک درست کنیم یا نه من عندالله است که کل این عالم را به وجود می آورد همان من عندالله است که با یک اشاره صورت را به اسد سیصد کیلویی تبدیل می کند همان من عندالله است که اشاره می کند به کوه و از او ناقه صالح بیرون می آید!

تلمیذ: کیش ابراهیم

استاد: بله کیش ابراهیم هم همان طور شد و فدیناه بذبح عظیم. ما در یک مجلس بودیم آقایانی اشکال می کردند و می گفتند که **وَقَدَيْنَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ** این کیش این گوسفند بهشتی است آقا یعنی گوسفند بهشتی در قبال حضرت اسماعیل خیلی عظیم است! و حضرت اسماعیل علیه السلام با آن عظمت و منزلت ... آن وقت واقعا خنده ندارد و نباید گریست بر این مدرسین

آخر افکار و بر این آن حضرت اسماعیلی که یک ناخنش به هزار تا از این کبش برتری دارد ناخنش، ناخن حضرت اسماعیل علیه السلام بر هزارتا مثل آن کبش بهشتی و غیر بهشتی و بالا همه برتری دارد آن وقت آقا در درس می‌فرمایند و فدیناه آی این کبش گوسفند بهشت است آقا همچنین تعجب می‌کند خیلی هم ما خیلی منت هم بر سر حضرت اسماعیل علیه السلام بگذاریم که آقا ما گوسفند بهشتی برای تو آوردیم آقا گوسفند بهشتی باز گوسفند است گرچه از بهشت است ولی گوسفند است بله با گوسفند بقیه فرق می‌کند ولی بالاخره بع بع می‌کند این فرض کنید که سرش را ببریم برای تو فلسفه نمی‌گوید این گوسفند به قول آقای نوری خدا بیامرزد برایت دعای کمیل نمی‌خواند گفت ما یک گوسفند گرفتیم بردیم خانه نگهش داریم دیدیم یک چشمش کور است بلند کردیم رفتیم نیروگاه به طرف گفتند گوسفندی را که گرفتیم این چشمش کور است گفت مگر می‌خواهی برای تو دعای کمیل بخواند! کور است که کور است حالا این گوسفند بهشتی هم باشد برای تو دعای کمیل نمی‌خواند بالاخره باید ذبح بشود بنده خدا حضرت ابراهیم علیه السلام هم ذبحش کرد این طوری نبود که نکند ذبح کرد و خون آمد پس همان تجلی علیت است در معلول که معلول را به دنبال دارد و از این دیدگاه به مسئله نگاه کنید!

تلمیذ: با هم منافات ندارد در قضیه خلقت انسان هم سیر قهقرا داریم و علیت هم مطرح است.

استاد: عرض می‌کنیم خدمتتان کی گفته منافات دارد نه، این را می‌گوییم پس چرا ما باید در پاسخگویی متشبت به یک فلسفه‌ای دیگر بشویم چرا راه میانبر نرویم که صاف رفع مشکل کند و حل مشکل بتی می‌کند
تلمیذ: خود بحث علیت در فلسفه مشاء ان قلت زیاد دارد

استاد: ببینید اصل علیت.....

تلمیذ: تناقضاتی دارد که در فلسفه مشاء قابل حل نیست

استاد: البته خود علیت خودش فی حدنفسه مسئله اصلی و واقعی در نظام است بدون حیثیت علیت اصلا هیچ چیزی ظهور و بروز خارجی ندارد مسئله علیت یک حقیقتی است که آن حقیقت لازمه کل پدیده و حوادث به هر کیفیتی است، منتهی حالا در بیان علیت و در کیفیت تحقق خارجی آنجا مسائلی هست که بله برای خیلی‌ها شاید این قضیه علیت حل نشده باشد در مسئله علیت در همان سابق مثلا یکی از مطالبی که خودم اتفاقا به مرحوم آقا عرض کردم همان قضیه بین مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی و مرحوم سید احمد کربلابی است که در همین کتاب توحید علمی و عینی آمده است. گفتم که مسئله به این راحتی است و یک قضیه علیت کلک کار را می‌کند! ایشان فرمودند بله همین طور است. گفتند که ما جهات عدیده‌ای داریم برای اینکه مرحوم آقا سید احمد می‌توانست از آنجا وارد بشود و مسئله را از همان دیدگاه خود مرحوم آقا شیخ محمد حسین حل کند و نیازی به این مسائل نبود با اینکه خوب مرحوم آقا سید احمد را هم در مسائل فلسفی بسیار وارد می‌داند ولی وقتی خوب نگاه می‌کنید می‌بینید کیفیت ترتیب مقدمات در منطق مرحوم آقا شیخ محمد حسین قویتر بوده انصافا نسبت به آقا سید احمد. آقا سید احمد جنبه اشراقش غلبه داشته و خلاصه زده کاسه و کوزه را داغون کرده بود و اگر با همان منطق و کیفیت جلو می‌آمد بهتر بود مسائل زیادی داریم ایشان به مسائل توحید افعالی و اینها تشبث کرده ولی به همین قضیه علیت، مسئله فعلیت و استعداد، تشخیص در وجود یا مسئله ... یکی از آنها مسئله علیت است که تبیین مسئله علیت در آنجا به طور کلی مسئله را حل می‌کند که معلول چیزی نیست جز همان علت هیچ تفاوتی

ندراد الا این ظهور او و بروز او است نه اینکه یک چیزی بخواهد جدا بشود و برای جدا شدن شما قائل مرتبه بشوید و بعد بگویید این از این مرتبه نمی‌تواند عبور کند! پس ما در مرتبه عالیه نسبت به مرتبه دانیه باید قائل به ثنویت و افتراق بشویم! و بعد این مسائل و مشکلات و افتراق اسماء با ذات و امثال ذلک و جدایی مقام واحدیت و احدیت و اینها پیش بیاید.

تلمیذ: مرحوم آقا سید احمد می‌فرماید فرقی نمی‌کند معلول هم فانی در

علت است

استاد: نه

تلمیذ:؟!

استاد: می‌دانم ایشان فرمودند که بله لذا فرمودند در بعضی جاها صدرالمتألهین چون به ضیق خناق افتاده اعتراف کرده ولی تبیینش نکرده منظور من کیفیت بیان قضیه، این اشکال را حصر می‌کند یعنی کیفیت اینکه خود علت چگونه ظهور در معلول دارد به نحوی که شما نمی‌توانید انفکاک‌کی بین این دو قائل بشوید این مسئله است! حالا این قضیه را در روز بعد یک مقدار مطابق با چیز مطرح می‌کنیم و خوب البته بحث کلی می‌ماند در همان مباحث علیت که در آنجا خلاصه باید مطرح بشود بله درست است مرحوم آقا سید احمد هم به این مسئله تصریح دارند ولی صحبت من در تبیینش است که چگونه این مسئله علیت را برای آقا شیخ محمدحسین بیان کند و به نحوی که این مرحوم آقا شیخ محمد حسین به همان کنه حقیقت علیت پی ببرد لذا آن زمان ایشان نتوانستند آن طوری که باید و شاید این قضیه را جا بیاندازند و می‌بینیم بعد از فوت آقا سید احمد یکی از شاگردان ایشان می‌رود با مرحوم آقا شیخ محمد حسین به اصطلاح بحث می‌کند که مرحوم آقا سید حسن کشمیری بوده ظاهراً بله مرحوم آقا سید حسن

کشمیری بوده و ایشان را ملزم می‌کند لذا شما در آن منظومه مرحوم آقا شیخ محمد حسین می‌بیند که ایشان به کنه این مطلب رسیده و وقتی که به مسئله هویت می‌رسد که حتی رد مورد اثنین وقتی که قضیه اثنینیت را می‌آید ایشان بیان می‌کند یکی از آن هویتها رفع انیت می‌داند بین دو شیء، در این که دو شیء است در آنجا اعتراف می‌کند بر اینکه مسئله هویت می‌تواند با دو مظهر مختلف وجود داشته باشد و بدین صورت است که انیت از این وسط برداشته شدن برداشته شود و انیت یعنی فناء معلول در علت. خوب آن موقع برای ایشان هنوز نبوده و این قضیه بعدا پیدا شد.

واقعا خدا همه‌شان را رحمت کند که افراد درست و پاک و اگر اینها زنده بودند و اوضاع ما را می‌دیدند چی می‌گفتند؟! آقا میرزا محمدتقی شیرازی آن آدم به آن صفا و اخلاص که اصلا در صفا و اخلاص او دوست و دشمن معترف بود می‌گویند شخصی بود یکی از همین خیلی فضیلتی معروف بنام آقا شیخ هادی تهرانی که به او می‌گفتند مکفر، همچنین خیلی درست است خلاصه به پرو پای همه می‌پیچید دیگر به خاطر اینکه می‌پیچید می‌گفتند مکفر و اگر نمی‌پیچید هر چی هم کفر می‌گفت کاریش نداشتند! ولی چون می‌پیچید به پرو پای حضرات لذا این دیگر خط قرمز است خط قرمز آن جایی است که انسان بیچد بله هر فحشی که به هر امامی داده بشود مسئله‌ای نیست فقط به پرو پای ما نمیچید مشکل نیست!

ایشان خلاصه هیچ کسی را قبول نداشته همه را تخطئه می‌کرد می‌گفت این خر است این الاغ است این نفهم است اصلا برای گنده‌ها این جور تعبیری داشت خیلی مرد فاضلی بود من یک وقت تقریرات ایشان را می‌خواندم، خیلی تقریرات ایشان را خواندم واقعا مرد فاضلی بود اصلا با شیخ انصاری مثل

عروسک بازی می‌کرد و یک شرح هم بر مکاسب دارد ایشان از همه ایراد می‌گرفت هیچ کس را قبول نداشت قبول نداشت دیگر خیلی هم راحت بود مثلا یکدفعه می‌دید که درسش تعطیل می‌شود درسی ده پانزده تا می‌آمدند ده پانزده تا بیشتر نمی‌رفتند ولی درسش خیلی عمیق بود یکدفعه می‌دید غیث زد هر چی می‌گشتند پیدایش نمی‌کردند یک دفعه بعد از یک هفته می‌دیدند که در کوفه رفته برای خودش حال می‌کند زن هم نداشت و یکی از این حجرات کوفه گرفته و خوش دارد کنار شط قدم می‌زند! بابا پاشو بیا یک پولی از ایران برایم رسیده تا این جا تمامش نکنم بلند نمی‌شوم خیلی راحت بود تا تمامش نکنم نمی‌آیم بلند شوید شما هم بروید بعد می‌گفت شما هم بیاید اینجا پول را قسمت می‌کرد بقیه هم می‌خوردند و تمام! حالا بلند شویم برویم سراغ امیرالمومنین پولمان تمام شد برویم آن جا بنشینیم ایشان وقتی در مقام تنقید می‌خواست از آقا میرزا محمد تقی انتقاد بکند می‌گفت که خوبی ایشان ذاتیش است این هنر نکرده نمی‌گفته اکتسابی است! می‌گفته این خوبی ذاتیش است ذاتا خوب است هنر نیست هنر آن است که... یعنی این دیگر نهایت انتقاد و خلاصه تعبیری که می‌تواند بیاورد این بوده واقعا. آن وقت یک کسی مثل آقا میرزا محمد تقی احتیاطاتش را ارجاع می‌دهد به آقا سید احمد کربلایی. مرحوم آقا هم از آقا میرزا محمد تقی شیرازی خیلی تعریف می‌کردند و می‌گفتند خیلی مرد بی‌هوایی بوده بی‌هوا بوده! چه چیزها به او که نگفتند چه فحشها که به او ندادند چه سعه صدری داشته! همین آقا سید محمد کاظم یزدی چه اهانتها که به ایشان نکرد! حالا مطالبی انشاءالله اگر خدا بخواهد منتشر بشود در همین نوشته‌های خطی مرحوم آقا ملاحظه می‌کنید خود مرحوم آقا از مرحوم آقا میرزا محمد تقی مطالبی دارند وقتی انسان می‌خواند تعجب می‌کند و عبرت می‌گیرد چقدر ما

روش خودمان را بایستی با این مرام ها منطبق کنیم آن وقت آقا سید احمد وقتی می‌بیند که آقا میرزا محمد تقی دارد زمینه را برای مرجعیتش فراهم می‌کند چنان برمی‌آشوبد که نامه می‌دهد برای آقا میرزا محمد تقی یا دست از این کارت برمی‌داری یا در روز قیامت حساب و کتاب با جدم مانده! آنجا دیگر حاکم ماییم و سلطنت به دست ما است و جلوی جدم شما را می‌گیرم و نمی‌گذارم که رد بشوی!! اصلا آدم فقط صاف نگاه کند به این مطالب ولی نبایدانسان به این ور و آن ور نگاه کند باید فقط به این رفتار بزرگان نگاه کند و خودش را نزدیک کند هی نزدیک کند نزدیک کند اگر آدم بخواهد به این ور و آن ور هی نگاه نکند کثرات زیاد است و غیر از کدورت هم برای انسان اثری ندارد.

ما زمان سابق یک چیزیمان می‌شد همان موقعها که از حالا یک خورده جواتر بودیم حالا هم پیر نشدیم اهانت نکنید به ما یک خبرهایی این طرف آن طرف از آقایان می‌شنیدیم اصلا از تعجب شاخ در می‌آوردیم عجب! مثلا یک همچین چیزی می‌شود یک همچین قضیه‌ای باشد طلبه بخاطر اینکه با فلان آقا مخالف هست و اینها یک نفر را اجیر کند و پانصد تومان آن زمان به او بدهند و در همین سه راه موزه بزند تو گوش همین طلبه و بیاندازد او را در جوی آب! بگوید خجالت نمی‌کشی پشت سر ناموس مردم راه افتادی! و بیاید جلو مردم داد بیداد که چی یعنی بلند شود از قم برود بیرون آبرویش برود!! ما وقتی اینها را می‌شنیدیم برایمان خیلی عجیب بود و نظایر این حرفها ولی خوب گذشت زمان حل کرد آنهم چه حلی! چنان حل کرد که آنها را فراموش کردیم تمام آن چه را که قبلا می‌شنیدیم و برای ما معجب شد چطور می‌شود که مثلا آقایی بیاید و این طور استخدام بکند که این کار بکند.

از کسانی که خیلی خدا رحمت کند مرحوم آقای غروی است ایشان

می‌گفت که در اواخر عمر میرزا غلامرضای زنجانی که همه کاره این آقای شریعتمدار بود یعنی قدرتی بود برای خودش اصلاً دستور می‌داد به دولتیه‌ها دستور می‌داد! میرزا غلامرضا را دیده بودم ایشان دستور می‌داد و خلاصه فوت کرد یک‌دفعه یکی آمده بود از دست رئیس ساواک قم محمدی بود یا کامکار نمی‌دانم یکی از این دو تا بود آمده بود به شکایت مثلاً یک کسی واسطه کرده بود آن آمده گفته بود برو پی کارت و نمی‌دانم فلان کی هستی و اینها و این آمد به این گفت این گفت می‌روی به او می‌گویی فلان گفت یا انجام بده و گرنه تا ظهر از مسئولیت برکنار می‌کنم این طوری بوده! و وقتی که رفته گفته خلاصه طرف ماست را کیسه کرده و گفت یا انجام بدهو گرنه تا ظهر شما را از این مقام برمی‌دارم بعد هم که فوت می‌کند یک اختلافاتی بین ایشان و آقای شریعتمدار سر مسائل مالی و خیلی مسائل زیادی بوده بله این خلاصه همه کاره و همه جور چیزها بوده مرحوم آقای غروی گفتند یک روز من در حجره بودم دیدم که در می‌زنند رفتم دم در دیدم ایشان آمده، این غلامرضا به حجره کسی برود سابقه نداشته به ایشان گفتم بفرمایید و اینها آمد و گفت من یک خوابی دیدم گفتم شاید خدا می‌خواست دستگیری کند دستش را بگیرد گفت من یک خوابی دیدم البته ایشان خوابش را گفت و من خلاصه آدمم بینم که چیه قضیه ایشان هم می‌گفت من به او گفتم دو سال دیگر بیشتر در این دنیا نمی‌مانی بیچاره بدبخت دو سال دیگر خداحافظی می‌کنید! بلند شو برو و خلاصه خیلی مضطرب و چه کنم و این حرفها و می‌گفت شروع کردم به او گفتن این همه کارها زیر سر این بوده باید بروی آن کسانی که چه کردی و آبرو بردی هتک حیثیت کردی یکی یکی فلان بکن گفت همه این کارها را می‌کنم همه این کارها را می‌کنم و رضایشان را انجام می‌دهم و جلب می‌کنم به هر نحوی که شده! گفتم از این به

بعد دیگر در خانه بنشینی هر کسی با تو کار دارد به صورت ایستاده قدم می‌زنی دور حیاط! حرفت را دور حیاط می‌گویی این می‌خواسته بساط درست نکند! همان طور که داری با او راه می‌روی حرفش را می‌زند و کارش را هم انجام می‌دهی. دوباره یکی دیگر همین طور قدم بزنی راه بروید خدا رحمت کند آقای غروی خیلی آدم خوبی بود خدا بیامرزد او را و می‌گفت این دیگر همین کار را می‌کرد و دیگر نمی‌نشست در یک جا و هر کس ایشان را می‌دید در حال قدم زدن بود حالا از کجا این قدم زدن نشأت می‌گیرد نمی‌دانستند بعد هم در حال قدم زدن فوت می‌کند همان دو سال شد و بعد هم فوت کرد و بعد ایشان هم گفت من خودم رفتم در تشییع! بنده خدا آقای غروی خودش هم خیلی متقلب شده بود خود او می‌گفت وقتی به این جا رسیدیم اللهم هذا المسجی قدامنا عبدک گریه‌ام گرفته بود می‌گفت گریه‌ام گرفت بعد می‌گفت که برایم مشخص بود مورد رحمت و مغفرت قرار گرفته که نه دیگر کارش خیلی سبک شده و در این دو سال درصدد جبران برآمده است.

خوب چقدر خوب است آدم از اول همین طور آماده باشد و برای این روز برای این روزی که دیگر تمام شد تمام شد اللهم ان هذا المسجی قدامنا عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزل بک خیلی عجیب است .

تلمیذ: ببخشید عمره مفرده به نظر شما یک بار واجب است؟

استاد: بله یک بار عمره یک بار حج.

تلمیذ: عمره حج کفایت از عمره مفرده نمی‌کند؟

استاد: خب چرا عمره واجب است منتهی خود عمره اگر بدون اشهر حج باشد مفرده است اگر در اشهر حج باشد عمره تمتع به حساب می‌آید مگر این که شخص قصد حج نداشته باشد و بخواهد برگردد عمره اش عمره مفرده است ولی

اگر خواهد حج انجام بدهد خود آن عمره می‌یشود تمتع.
 تلمیذ: اگر کسی قصد حج ندارد عمره می‌شود واجب؟
 استاد: خب واجب است جدا است باز فعلا با هم انجام می‌شود.
 تلمیذ: پس عمره مفرده در.....؟!
 استاد: لذا اشخاص می‌توانند بیایند اصلا عمره انجام ندهند بروند حج
 اصلا بروند احرام ببندند برای حج اصلا بدون اینکه عمره انجام بدهند
 تلمیذ: عمره مفرده در غیر اشهر حج فرق می‌کند
 استاد: مفرده است
 تلمیذ: واجب در غیر اشهر حج است؟
 استاد: نه فرق نمی‌کند یک عمره واجب است چه در غیر اشهر حج باشد
 چه در اشهر حج .
 تلمیذ: راجع به حلق در عمره دو مبنا از شما بیان شده یکی اینکه نباید
 حلق کرد یکی اینکه باید حلق کرد؟
 استاد: نگفتم کی گفتم؟!
 تلمیذ: یکی از رفقا گفت من حلق کرده بودم بنده خدایی دید گفت چرا
 حلق کردی نظر آقا نیست، بعد امسال که یکی از رفقا مشرف شدند حلق کردند
 و گفتند خودم از آقا سوال کردم.
 استاد: یادم نمی‌آید من گفته باشم، مستحب حلق است.
 تلمیذ: ؟
 استاد: نه نخیر نه منظور مرحوم آقا هم همین بوده
 تلمیذ: بهتر است حلق بشود یا باید حلق شود؟
 استاد: کجا؟

تلمیذ: عمره مفرده؟

استاد: بهتر است.

خیلی فاجعه است یک بچه که در هفده سالگی برمی دارد در عالم بچگی و این حرفها قتلی بوجود می آید چند سال نگه می دارند بعد اعدام می کنند این چه حساب و کتابی است پول نمی توانی به او بدهی، آن وقت بروی اعدامش کنی؟ چه جوری است این قضیه؟

تلمیذ: زنی دیدم خیلی عجیب بود بنده خدا مثل اینکه پدرش سیگار فروش بوده و از بچگی می رود در همان سیگار فروشی بعد از همان جا به انحراف کشیده شد بعد پدر می میرد و دایی آنها از مادر و خواهرهای دیگرش سرپرستی می کند این می رود که می رود مثل یک بچه چند ماهی را با همین بچه ها پریروز اعدامش کردند بنده خدایی گفت اسم مستعار داشت نامه نوشت برای دایی اش که من سه سال است در زندان هستم میوه نخوردم دلم میوه می خواهد هم بندیهای من میوه می آورند برای خودشان اگر می شود برای من میوه بیاور آن هم می گوید تو حقت است و میوه هم برایش نیامد و حالا که اعدامش کرده بودند وصیت کرده بود که جنازه من را ندهید به مادرم اصلاً مشخص است که این بچه از اول به سوی انحراف رفته بود و ...

استاد: مشکلات و مسائل داشته در یک بحران روحی گیر کرده خب اینها

همین طور...

تلمیذ: این مطلبی که در کشورهای اروپایی و غربی مطرح است که مجرمین را قبلاً می برند به روانشناس ارائه می دهند که ببینند مشکلی داشته یا نداشته این در اسلام مورد تأیید است!

استاد: قطعاً قطعاً در اسلام هزار برابر نه تنها به روانشناس به غیر

روانشناس چون روانشناس فقط از یک دید نگاه می‌کند مسائل دیگر شاید یک فرد حتی فرد عادی باشد و دیگر روانشناسان تشخیص نمی‌دهند که در بحران روحی قرار گرفته یا نه این را انسان از مقارناتش، از شواهد از خصوصیات اینها را به دست بیاورد که انگیزه او چه بوده؟! حرف را این طرف و آن طرف بکند حالات را ببیند خصوصیات را ببیند ممکن است انجام داده و در یک وهله و واقعا در نظرش این بوده که اگر این بچه بزرگ بشود مثل خودش می‌شود نه، از روی اختیار هم این را کرده ولی این باورش بوده یعنی در یک باور قرار داشته از نظر روحی هم چیز نبوده.

تلمیذ: همین هم بوده

استاد: بله یعنی یک باورش بوده که این اگر بزرگ بشود سرنوشت این هم مثل این است! خوب یک آدم جاهلی بوده نه اینکه بخواهد کسی را بکشد این از مسئله روانشناسی هم بالاتر است! روانشناس فقط نگاه می‌کند به این که آیا در آنموقع دچار بحران روحی بوده یا نبوده دیوانه بوده یا نبوده، نه تأیید می‌کند پزشکی قانونی که این دیوانه نبوده و حالش خوب بوده و ولی نه، این اصلا بالاتر از این باید رفت دید انگیزه این چه بوده .

تلمیذ: آیا هرج و مرج نمی‌شود

استاد: چی؟

تلمیذ: الان تمام حدود نسبت به فعلی انجام می‌گیرد نه نسبت به نیت اگر نسبت به نیت در نظر بگیریم یک جوان مطابق با شئونش و حال و هوایی که دارد ممکن است شرب خمر کند ولی شارع نسبت به فعل خارجی حکم می‌کند ولی حضرت علی فرمودند ملاک نیت به این جهت اجرا کند
استاد: نه شارع نخیر این را نمی‌گوید کی گفته

تلمیذ: اگر شرب خمر باشد.

استاد: شرب خمر باشد شاید خیال کرده آب است اگر نیت نباشد که باید

بکشد

تلمیذ: هرج و مرج می شود هر کسی حساب کند که آقا من نمی دانستم

این طور است.

استاد: هرج و مرج می شود به جهنم بشود! شارع می گوید که اگر این را شما به

عنوان آب خوردی و بعد شراب درآمد نباید حد به شما جاری کند هرج و مرج

یعنی چه!

تلمیذ: الان واقعا شراب خورده.

استاد: خب تمام شد ببینید من پاسخ شما را دادم شارع می گوید که فعل

ظاهری ملاک نیست در قصاص و در حد. آن جا که فعل ظاهری ملاک است آن

عبارت از غرامت است شما فرض می کنید که در حال رفتن هستید پایتان

می خورد شیشه را می شکنید باید بدهید نه عقابی اینجا در کار است و نه قصاص

و فلان هیچی. در مورد حد و قصاص مسئله اختیار در میان است در آنجا کجا

شارع آمده گفته فقط فعل ظاهر! اتفاقا نود و نه درصد آورده روی باطن! گفته

باید ببینی با چه نیتی خوردی آیا به نیت آب خوردی و خمر درآمد نه می گوید

به نیت خمر نخوردم آیا داشتی از تشنگی می مردی و به نیت اکل چیز خوردی نه

آن هم نبوده هی ببینید آیا به نیت دارو بوده یکی یکی همه را می سنجد آخرش

می گوید چی؟ آخرش می گوید بابا نمی دانستم حرام است خب نمی دانستی حرام

است خب هیچی! یک وقتی نه، می گوید آقا منکر بوده یک وقتی بالاتر از این

می گویی فلان کس فلان کرده من از لجم آمده که این کار را کردم شارع در اینجا

می گوید باز دست نگه دارید این نیامده شرب خمر را از باب انکار و عناد انجام

بدهد از باب اینکه لج فلانی این طور از لجت بچه‌ها قهر می‌کنند نماز نمی‌خوانند یا برایم پفک بخر یا مثلا نماز نمی‌خوانم. از این مسائلی که به اصطلاح هست تمام اینها در زمان امیرالمومنین زن خودش آمد و اقرار کرد که من زنا کردم آن وقت تو می‌گویی هرج و مرج، اقرار می‌کند حضرت به آن زن فرمود اصلا چی داری می‌گویی چرت و پرت داری می‌گویی دوباره می‌گوید یا علی من زنا کردم بالاتر از این خودم دارم می‌گویم زنا کردم با عقل و شعور و اختیارم! حضرت می‌گوید پاشو برو گمشو این حرفها چیه خجالت بکش برو فعلا بچه داری فلان داری هی می‌خواهد حضرت دفع کند!! همین طوری فرض کنید یک نفر یکی دیگر را می‌کشد می‌گویی هرج و مرج شد! نخیر، آن جهتش هم هست طرف را می‌آورند صحبت می‌کنند بفهمند چه خصوصیتی دارد می‌برند کله دار نگهش می‌دارند همه هم ببینند! مسله هرج و مرج نیست.